



عهد و گفتگو

Jouéllé de Lévy
THE RABBI SACKS LEGACY

مطالعات SPIRITUALITY

از درسگفتارها و نوشتارهای ربای لرد جانانان ساکس

با سپاس از Schimmel Family برای حمایت سخاوتمندانه از عهد و گفتگو به نكوداشت یاد Harry (Chaim) Schimmel. "من از همان بار اول که با نسخه و تفسیر توره ربای خیم شیمل روبرو شدم تا اکنون، آنرا عزیز داشته ام. هدف آن نه فقط نشان دادن حقیقت ظاهری متن توره، بلکه رسیدن به حقیقت زرفری است که در آن نهفته است. او به همراه همسر ستودنی اش آنرا در صفت سال زندگی مشترک، یک زندگی سرشار از عشق به خانواده، اجتماع و تورات ساختند. زوج بیمانندی که با نمونه زندگی خود، بینهایت الهام بخش من بوده اند." - ربای ساکس

تفسیر هفتگی تورات

Journey of the Generations

Lech Lecha

سفر نسل ها: لخ لخا

مارک تواین به کوتاهترین شکل ممکن ایده ما را بیان کرد:

وقتی که من پسر چهارده ساله ای بودم، پدرم به اندازه ای نادان بود که به سختی می توانستم حضور پیرمرد را پیرامونم تحمل کنم. اما وقتی بیست و دو ساله شدم شگفت زده شدم که یک پیرمرد ظرف هفت سال چقدر می توانست آموخته باشد!

خواه فروید در مورد عقده ادیپوس درست گفته باشد یا نه، دستکم این اندازه حقیقت دارد که قدرت و درد بلوغ در آن است که می کوشیم تعریف متفاوت و فردی شده ای از خود به دست بیاوریم: این که کسی هستیم متفاوت با والدین خود.

وقتی کودک بودیم، والدین ما برای حفظ زندگی، امنیت و ثبات ما حضور داشتند و منشاء استقرار ما در این دنیا بودند. نخستین و عمیقترین وحشی که به عنوان یک کودک تجربه می کنیم، اضطراب جدایی است: حضور نداشتن والدین، به ویژه مادر. خردسالان تا وقتی مادر یا

پرستار حضور دارد، با شادمانی بازی می کنند. اما در غیبت آنها دچار وحشت می شوند. ما کوچکتر از آنیم که به تنهایی در دنیا حضور داشته باشیم. این دقیقاً حضور امن و قابل پیش بینی والدین در سال های اول کودکی است که به زندگی ما حس ابتدایی اعتماد را می بخشد.

اما سپس زمانی فرامی رسد که با نزدیک شدن به سن بلوغ باید راه خود را در دنیا پیدا کنیم. آن سال ها به جستجو و حتی در برخی موارد به شورش می گذرند. همین نکته است که نوجوانی را این اندازه هراس انگیز می سازد. واژه عبری برای جوان "نعر" است که دال بر بیداری و لرزیدن است. ما آغاز به تعریف خود بر اساس دوستان و همدیفان - و نه خانواده خود - می کنیم. اغلب میان نسل ها تنش وجود دارد.

هارولد بلوم نظریه پرداز ادبی دو کتاب مهم نوشت:

Anxiety of Influence and Maps of Misreading,¹

او در کتاب های اضطراب تاثیرپذیری و نقشه های بدخوانی به سبکی فرویدی استدلال کرد که شاعران بزرگ برای باز کردن جای خود به عمد پیشینیان را بد می فهمند یا آنها را بد تفسیر می کنند. در غیر این صورت، شما اگر در بند هیبت شاعران پیش از خود بودید، ممکن بود با این احساس متوقف بشوید که هر چه می شد گفته شود، گفته شده و خیلی هم بهتر از آنچه شما می توانستید. ما برای اینکه برای خود فضایی باز کنیم باید خودمان باشیم و اغلب در مناسبات دشمنانه با پیشینیان از جمله والدین خود قرار بگیریم.

یکی از بزرگترین کشف های دوران میانسالی این است که گویی عمری را برای گریختن از والدین خود سپری کرده ایم، ولی یکسره شبیه آنها شده ایم و هر چه از آنها دورتر شده

¹ Harold Bloom, *The Anxiety of Influence: A Theory of Poetry* (New York: Oxford University Press, 1973); *A Map of Misreading* (New York: Oxford University Press, 1975).

باشیم، بیشتر به آنها شبیه می شویم. حقیقت نهفته در گفته مارک تواین همین است. لازم است زمان بگذرد و از والدین فاصله بگیریم تا حکمت آنها را بفهمیم، ببینیم چه حد به آنها مدیونیم و دریابیم که چقدر از وجود آنها در وجود ما زندگی می کند.

گونه ای که تورات این نکته را در روایت ابراهیم (یا ابرام در ابتدا) نشان می دهد، از نظر ظرافت، شگفت انگیز است. لخ لخا [برو به راه خود]! درواقع تاریخ یهودیان با این کلمات آغاز می شود: "خدا به ابراهیم گفت از سرزمین و زادگاه خود و خانه پدری ات به سرزمینی برو که به تو نشان خواهم داد" (پیدایش ۱۲:۱). این جسورانه ترین آغاز برای داستان یک زندگی در تورات است. به نظر می رسد که ناگهان و بی مقدمه اتفاق می افتد. تورات هیچ خطوطی از کودکی و جوانی ابراهیم، رابطه اش با دیگر اعضای خانواده و چگونگی ازدواج او با سارا یا خصوصیات شخصیتی او به ما نشان نمی دهد که بفهمیم چرا خدا او را برای آغاز چیزی برگزید که سرانجام بزرگترین انقلاب تاریخ دین بود و امروزه یکتاپرستی ابراهیمی نام گرفت.

این سکوت تورات به نوشتن میدراشی انجامید که ما همگی در کودکی آن را شنیده ایم: ابراهیم بت های خانه پدرش را شکست. این ابراهیم انقلابی، بت شکن و مرد آغازهای نوین بود که هر چه پدرش معتقد بود را درهم شکست. می توان گفت که این ابراهیم از منظری فرویدی است.

شاید تنها وقتی که ما بزرگ می شویم، به گذشته برمی گردیم و داستان خود را بازخوانی می کنیم می توانیم به اهمیت بخش پایانی پاراشای قبلی پی ببریم. چنین می گوید:

ترخ، پسر خود ابراهیم و نوۀ خود لوط پسر حران و عروش سارا زن ابراهیم را همراه کرد تا از شهر اور کلدانیان به کنعان بروند. اما وقتی به حران رسیدند، آنجا ساکن شدند. (پیدایش ۱۱:۳۱)

به بیان دیگر، ابراهیم خانۀ پدری را خیلی پس از آنکه از سرزمین و زادگاهش خارج شده بود، ترک کرد. زادگاهش اور در جنوب عراق کنونی بود، اما از پدر خود در حران جدا شد که امروز شمال سوریه است. ترخ، پدر ابراهیم، تا نیمی از سفر با او همراه بود. او دستکم پسرش را در بخشی از راه همراهی کرد.

چه اتفاقی افتاد؟ دو امکان هست. نخست این که ابراهیم فراخوان خود از سوی خدا را در اور دریافت کرد و سپس پدرش ترحقبول کرد که با او همراه شود و به سرزمین کنعان برود. هرچند او شاید به دلیل سالخوردگی سفر را تا مقصد انجام نداد. دومین امکان این است که ابراهیم در حران فراخوان را دریافت کرد که در این صورت، پدر او با ترک اور سفر را آغاز کرده بود. در هر صورت، شکاف بین ابراهیم و پدرش خیلی بیش از آنکه ابتدا تصور می کردیم، شدید بود.

من در جای دیگری استدلال کرده ام که روایت تورات از آنچه فکر می کنیم دقیقتر است. روایت تورات به عمد به گونه ای نوشته شده که در سنین مختلف رشد اخلاقی در سطوح مختلف فهمیده شود. یک روایت سطحی هست. اما همچنین اغلب داستانی عمیقتر هست که ما فقط وقتی به سن پختگی می رسیم آنرا درک می کنیم (من آنرا روایت عمیقتر می نامم). پیدایش ۱۱-۱۲ نمونه کلاسیک آن است. در کودکی داستان مسحور کننده و قدرتبخش شکستن بت های پدر توسط ابراهیم را می شنویم با این پیام که گاه یک کودک می تواند بحق باشد و والدین او در اشتباه، به ویژه در زمینه معنویت و ایمان. ما در سال های

بعدی زندگی خود پیام عمیقتری را می شنویم که به شکل یک شجره نامه ساده در انتهای پاراشای قبلی می آید که ابراهیم به تکمیل سفری که پدرش آغاز کرده بود، پرداخت.

در کتاب یهوشوع (۲۴:۲) سطری هست که ما آنرا به عنوان بخشی از هگادا شب پسخ می خوانیم: "در گذشته اجداد شما از جمله طرح پدر ابراهیم و ناحور آن سوی رود فرات می زیستند. آنها خدایان دیگران را می پرستیدند". پس در خانواده ابراهیم سابقه بت پرستی وجود داشت. اما پیدایش ۱۱ می گوید که طرح بود که ابراهیم را برای رفتن به سرزمین کنعان از اور بیرون آورد و این ابراهیم نبود که پدر را با خود بیرون ببرند. میان پدر و پسر هیچ شکاف عمیق و ناگهانی وجود ندارد.

در واقع مشکل می توان تصور کرد که چگونه غیر از این ممکن بود. ابرام (نام اولیه ابراهیم یعنی "پدر قدرتمند) برگزیده شد "تا به فرزندان و خاندان پس از خودش بیاموزد که راه خدا را حفظ کنند." (پیدایش ۱۸:۱۹). یعنی، او برگزیده شده بود تا پدری نمونه باشد. چگونه کودکی که راه پدر خود را پس زده تبدیل می شود به پدر فرزندانی که به وقت خود از راه او سر نمی تابند؟² قابل فهمتر است که بگوییم طرح همان زمان تردیدهایی نسبت به بت پرستی داشت و او بود که الهامبخش ابراهیم شد تا از نظر ایمانی و مکانی فراتر برود. ابراهیم سفری را که پدرش شروع کرده بود، ادامه داد و همراه اسحاق و یعقوب، پسرش و نوه اش رفت تا راه خداپرستی خود را در پیش بگیرند؛ همان خدا اما خدمت به او از راه هایی متفاوت.

بازگردیم به مارک تواین. ما اغلب فکر می کنیم که چقدر با والدین خود فرق داریم. زمان لازم است تا قدردان ها آنها بشویم که از ما آنچه هستیم را ساختند. ما حتی زمانی که فکر

² Rashi (on Gen. 11:31) says it was to conceal the break between son and father that the Torah records the death of Terach before God's call to Abraham. However, see Ramban ad loc.

می کردیم از آنها می گریزیم، در حقیقت سفر آنها را ادامه می دادیم. بیشتر آنچه هستیم،
به خاطر آنچه آنها بودند، است.

شبات شالوم

ترجمه فارسی با مشارکت بنیاد ایرانی هارامبام، وابسته به فدراسیون یهودیان ایرانی-آمریکایی توسط شیریندخت
دقیقیان

Persian Translation by Shirin D. Daghighian



www.RabbiSacks.org



@RabbiSacks

The Rabbi Sacks Legacy Trust, PO Box 72007, London, NW6 6RW • +44 (0)20 7286 6391 • info@rabbisacks.org

© Rabbi Sacks • All rights reserved